

امکان سنجی سقوط تعهدات به سبب

نهاد حقوقی مالکیت مافی‌الذمه در پیمان در مقایسه با قراردادهای خصوصی

سید مهدی مسعودی علوی^۱

چکیده:

قراردادهای پیمانکاری دولتی، در زمره قراردادهای اداری محسوب شده و متعلق به حوزه حقوق عمومی و تابع اصول خاص حاکم بر این حوزه است. از این رو، به رغم شباهتهایی که با قراردادهای خصوصی دارد؛ از حیث شکل، ماهیت و به ویژه آثار حقوقی، تفاوت‌های آشکاری با آن دارد.

در این نوشتار، با تمرکز بحث بر «مالکیت مافی‌الذمه»، به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهدات، تلاش شده است تا امکان یا عدم امکان سقوط تعهدات طرفین به سبب نهاد حقوقی مذکور در پیمان، در قیاس با قراردادهای خصوصی، ناشی از سه منشأ فوت مورث، فوت موصی و نهایتاً هبه طلب به مدیون مورد تحلیل قرار گیرد. نتایج حاصله حاکی از آن است که صرفاً مقوله سقوط تعهد کارفرما (موصی له) به سبب مالکیت مافی‌الذمه ناشی از فوت پیمانکار حقیقی (موصی) در پیمان متصور است و سقوط تعهد طرفین پیمان ناشی از منشأ فوت مورث موضوعاً منتفی است. همچنین سقوط تعهد آنان ناشی از هبه طلب به مدیون نیز با ممنوعیت‌های قانونی و سکوت مستند پیمان مواجه است.

این تفاوت، بی‌گمان ناشی از طبع ترجیحی و اقتداری پیمان و مبتنی بر «اصل حاکمیت قانون» و نیز «اصل عدم صلاحیت» در قراردادهای اداری با هدف تأمین منافع و مصالح عمومی است.

واژگان کلیدی: مالکیت مافی‌الذمه، پیمان، قرارداد خصوصی، حقوق عمومی، طبع ترجیحی و اقتداری پیمان.

^۱ دانش آموخته گروه حقوق - دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نراق - دیوان محاسبات استان قم

mehdi.alavi29@yahoo.com



مقدمه

«قرارداد پیمانکاری دولتی»، با لحاظ ماده ۱۲ قانون مالیات بر درآمد مصوب سال ۱۳۳۴، در اصطلاح، قراردادی است که به موجب آن دولت، یا مؤسسات و سازمان‌های عمومی، انجام عمل یا فروش کالایی را با شرایط معینی در برابر مزد و در مدت معین، به شخص حقیقی یا حقوقی، به نام پیمانکار (مقاطعه کار) واگذار می‌کنند. موضوع پیمان ممکن است ایجاد ساختمان یا حمل و نقل و یا تهیه و تدارک کالا یا انجام عملی باشد. قراردادهای مذکور پدیده‌هایی هستند که به مقدار زیادی، معلول پیشرفت‌ها و توسعه اقتصادی و صنعتی جهان می‌باشند. امروزه قراردادهای پیمانکاری دولتی و یا به تعبیر دقیق‌تر، قراردادهای پیمانکاری مشمول بخشنامه پیمان^۱، ابلاغی توسط سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی وقت (سازمان برنامه و بودجه کشور فعلی)، بخش عظیمی از قراردادهای پیمانکاری کشور را در برمی‌گیرد.

اهمیت این نوع قراردادهای زمانی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم در قانون بودجه سال ۱۴۰۲ کل کشور بیش از مبلغ سیصد و هفتاد و پنج هزار میلیارد تومان که درصد قابل توجهی از بودجه عمومی می‌باشد، به مصرف اعتبارات تملک دارائی‌های سرمایه‌ای اختصاص پیدا نموده و غالب مبالغ مزبور در اجرای قراردادهای موصوف به مصرف می‌رسد.

اما به رغم شباهت‌هایی که این نوع قرارداد با قراردادهای مقاطعه کاری خصوصی دارد؛ از حیث شکلی، ماهوی و به‌ویژه، شرایط حاکم، تفاوت‌های معناداری با هم دارند. راز این تفاوت‌ها را باید در ماهیت، هدف و جایگاه متفاوت آن‌ها جستجو کرد. قراردادهای نوع اول، از حیث جایگاه در زمره قراردادهای اداری محسوب و علی‌القاعده با هدف تأمین منافع و مصالح عمومی، دارای طبع ترجیحی و اقتداری و تابع اصول و احکام خاص حقوق عمومی بوده (انصاری، ۱۳۹۰، ص ۳۹) و به تبع آن از لحاظ هدف، تشریفات، صلاحیت، مرجع رسیدگی به حل اختلاف و نیز برخی از اصول مهم حقوقی حاکم در حقوق خصوصی از قبیل «اصل آزادی قراردادی»، «اصل نسبی بودن قراردادها» و «اصل

^۱ - بخشنامه شماره ۵۴/۸۴۲-۱۰۲/۱۰۸۸- مورخ ۷۸/۳/۳ موضوع ماده ۲۳ قانون برنامه و بودجه مصوب سال ۱۳۵۱

لزم و قدرت اجبارکننده عقد» و همچنین برخی از قواعد مهم حاکم در حقوق عمومی، از جمله «قاعده استمرار حقوق عمومی» و «قاعده تبعیض ناپذیری در امور عمومی»، دارای تفاوت اساسی با قراردادهای گروه اول است (اسماعیلی هریسی، ۱۳۸۷، ص ۳۷۲).

تفاوت‌های یاد شده موجب می‌گردد تا برخی احکام و آثار این قراردادها، از مرحله انعقاد تا اجرا و از جمله امکان تحقق نهاد حقوقی «مالکیت مافی‌الذمه»، با قراردادهای خصوصی متمایز گردد.

البته بسیاری از شرایط مندرج در قراردادهای پیمانکاری دولتی می‌تواند در قراردادهای خصوصی نیز درج شود و بدین ترتیب، تمایزات این دو نوع قرارداد، کاهش یابد؛ اما حقیقت این است که درج شروط مشابه در قراردادهای خصوصی، نمی‌تواند تفاوت ماهوی این دو نوع قرارداد را کاهش دهد. از این رو، حتی در صورت درج شرایط مشابه در قراردادهای خصوصی، طرفین می‌توانند بر اساس «اصل آزادی اراده» به سهولت از طریق تراضی، نسبت به جرح و تعدیل شرایط مندرج در قرارداد اقدام نمایند؛ اما موادی از قراردادهای پیمانکاری دولتی که مبین اعطای اختیارات یا تحمیل تکالیفی برای طرفین پیمان است، به صورتی ثابت و لایتغیر در روابط حقوقی طرفین پیمان، حاکم است و هرگز به موجب تراضی آتی طرفین، قابل حذف یا جرح و تعدیل نیست؛ زیرا درج شرایط مذکور، برخاسته از «اصل حاکمیت قانون» در حقوق عمومی و «حق ترجیحی و اقتداری» شخصیت حقوقی حقوق عمومی، نسبت به شخصیت حقوقی حقوق خصوصی، در قراردادهای پیمانکاری دولتی است.

به‌رغم تلاش نویسندگان در تبیین ابعاد حقوقی قراردادهای پیمانکاری دولتی، در امکان‌سنجی سقوط تعهدات به سبب نهاد حقوقی مالکیت مافی‌الذمه در قراردادهای مذکور، بررسی کاملی صورت نگرفته و همین امر، سبب نوعی ابهام و تشتت آراء در میان اشخاص مرتبط با موضوع، به‌ویژه حساب‌برسان طرح‌های عمرانی در مقام نظارت در مصرف اعتبارات تملک دارائی‌های سرمایه‌ای و نیز وکلای دادگستری و نمایندگان حقوقی دستگاه‌های اجرائی و همچنین، دادرسان گردیده است.

در مورد نهاد حقوقی مالکیت مافی‌الذمه در قراردادهای پیمانکاری دولتی یا به‌اصطلاح معمول در ادبیات نویسندگان حوزه حقوق عمومی (اسماعیلی هریسی، ۱۳۸۰، ص ۸)، «مالکیت مافی‌الذمه در پیمان»، مباحث حقوقی فراوانی قابل طرح است؛ اما در این مقاله، صرفاً به موضوعاتی پرداخته شده

که از خصایص و محدودیت‌های مالکیت مافی‌الذمه، در پیمان بوده و دارای افتراق و تفاوت بیشتری با مالکیت مافی‌الذمه در قراردادهای خصوصی است و از طرح موارد مشترک یا بدیهی پرهیز شده است. در همین راستا از تشریح شرایط عام مالکیت مافی‌الذمه به صورت مبسوط، به دلیل تمایز اندک موضوعات، با قراردادهای خصوصی خودداری شده و تنها به طرح موارد احتمالی که ظاهراً حاکی از سقوط تعهدات طرفین پیمان به سبب مالکیت مافی‌الذمه بوده و می‌تواند مُشعر بر مالکیت مافی‌الذمه ناشی از فوت مورث، فوت موصی و یا هبه طلب به مدیون در پیمان باشد، بسنده شده است.

۱- کلیات

قبل از ورود به بحث احکام خاص مالکیت مافی‌الذمه در پیمان، لازم است در بدو امر مفهوم، منشأ شرایط و اثر مالکیت مافی‌الذمه در قانون مدنی را به اختصار بررسی کنیم.

۱-۱- مفهوم و منشأ مالکیت مافی‌الذمه

با لحاظ ماده ۳۰۰ قانون مدنی، تعریف اصطلاحی مالکیت مافی‌الذمه، عبارت است از مالکیت شخص نسبت به دین موجود در ذمه خویش (شهیدی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۲) و به نظر برخی اجتماع دو عنوان داین و مدیون در یک شخص، نسبت به یک موضوع را مالکیت مافی‌الذمه می‌گویند. (امامی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۸) در این صورت اجرای تعهد ناممکن و بیهوده می‌شود و معنی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا شخص نمی‌تواند از خود طلبکار باشد یا چیزی از خود بگیرد. (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۳۹۶) منشأ مالکیت مافی‌الذمه در خصوص فوت مورث، قهری، در مورد عقد هبه، ارادی و راجع به فوت موصی، قهری - ارادی است. (شهیدی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۳)

۱-۲- شرایط و اثر مالکیت مافی‌الذمه

شرط تحقق مالکیت مافی‌الذمه، آزاد بودن طلب، قبول ترک و نیز تأدیه دیون مورث است. (شهیدی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۶) همچنین ابراء ذمه مدیون و سقوط تضمینات، اثر آن است. (قاسم زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۵۹) به عقیده برخی هرچند مالکیت مافی‌الذمه در ردیف سایر اسباب در قانون مدنی، وسیله سقوط

تعهد معرفی شده است، ولی از حیث آثار در حکم ایفای تعهد است نه ابراء. (شهیدی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۸)

۲- مالکیت ما فی الذمه در پیمان

مشابه سایر اسباب سقوط تعهدات، در خصوص سقوط ذمه طرفین پیمان به سبب مالکیت ما فی الذمه نیز در آثار حقوقی نویسندگان حقوقی بحثی مطرح نشده است؛ لذا به منظور تبیین موضوع، فروض متفاوت سقوط تعهد کارفرمای دولتی و پیمانکار طرف پیمان را به سبب مالکیت ما فی الذمه بررسی می‌کنیم.

۳- سقوط تعهد کارفرما (مدیون) به سبب مالکیت ما فی الذمه

ماده ۳۰۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد «اگر مدیون مالک ما فی الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود مثل این که اگر کسی به مورث خود مدیون باشد پس از فوت مورث دین او نسبت به سهم‌الارث ساقط می‌شود». با توجه به این که منشأ مالکیت ما فی الذمه، به نظر برخی، فوت مورث یا موصی و نیز عقد هبه‌ای است که موجب هبه طلب به مدیون است. (شهیدی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۳) بنابراین سقوط تعهد کارفرما به سبب مالکیت ما فی الذمه ناشی از موارد سه‌گانه مذکور را بررسی می‌کنیم.

۳-۱- سقوط تعهد کارفرما (موصی له) ناشی از فوت پیمانکار حقیقی (موصی)

فوت پیمانکار حقیقی محتمل است در حین اجرای پیمان و یا بعد از اتمام کارها حادث شود و نیز ممکن است در حین موت، کارفرما بخشی از مبلغ پیمان را به پیمانکار بدهکار باشد که علی‌القاعده در شرایط عادی می‌بایست بدهی مذکور به وراث پیمانکار متوفی که قائم‌مقام وی محسوب می‌شوند پرداخت شود؛ اما فرضی مطرح است که پیمانکار تمام یا بخشی از اموال خود را به نفع دستگاه کارفرما وصیت نموده است. حال چنانچه وصیت نسبت به بخشی از اموال و به‌صورت مفروز و مشخص باشد، اصولاً مالکیت ما فی الذمه در خصوص ذمه کارفرما محقق نمی‌شود زیرا موضوع وصیت و موضوع طلب پیمانکار متفاوت است. در چنین فرضی کارفرما بدهی خود را به وراث می‌پردازد و متقابلاً سهم مفروز تر که را قبول و قبض می‌کند. لکن چنانچه مورد وصیت سهم مُشاع

از ترکه یا تمام آن باشد در صورت فراهم بودن شرایط تحقق مالکیت ما فی الذمه که عبارت از آزاد بودن طلب، قبول موصی له و نیز تأدیّه دیون موصی است فروض مختلف آن را بررسی می کنیم.

۱-۱-۳- وصیت به تمام ترکه و اجازه وراث نسبت به مازاد ثلث ترکه

در فرضی که پیمانکار تمام دارایی خود را به نفع کارفرمای طرف قرارداد وصیت نموده باشد در صورت اجازه وراث نسبت به بخش مازاد از ثلث، هرچند تعهد کارفرما نسبت به پرداخت دین به سبب مالکیت ما فی الذمه ساقط می گردد مع هذا با توجه به استقلال حساب های هزینه ای و درآمدی، می توان اذعان داشت به منظور رعایت اصل افشاء در حسابداری دولتی و عدم اختلال در قیمت تمام شده طرح، می بایست با لحاظ ماده ۱۱ قانون محاسبات عمومی کشور مبلغ بدهی از حساب طرف هزینه (تملک دارایی های سرمایه ای) به حساب درآمدی هدایای دستگاه واریز شود. به عبارت دیگر علیرغم اجتماع دو عنوان داین و مدیون در شخصیت حقوقی دستگاه اجرایی (کارفرما) و وحدت آنها، کماکان مقوله تعدد حساب های دولتی در درون دستگاه اجرایی مطرح است و اعتبار دولتی (وجه نقد) از محل حساب های پرداخت به حساب های درآمد منتقل می شود.

۲-۱-۳- وصیت به جزء مشاع و یا عدم اجازه وراث نسبت به مازاد ثلث ترکه

در صورتی که مورد وصیت از ابتدا نسبت به جزء مشاع از ترکه باشد و یا وراث وصیت نسبت به مازاد ثلث را اجازه ندهند در چنین فرضی دین کارفرما (موصی له) به پیمانکار متوفی (موصی) به همان نسبت مشاع از ترکه به سبب مالکیت ما فی الذمه ساقط می شود (امامی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۸) و به دلایل مشابه بند قبل می بایست کارفرما (موصی له) آن بخش از بدهی را که به سبب مذکور ساقط شده را به حساب های درآمدی هدایای دستگاه اجرائی واریز نماید و بخش دیگر را که متعلق وصیت قرار نگرفته به وراث پرداخت نماید. لازم به ذکر است در خصوص فرض اخیر، باید سهم مشاع مورد وصیت و نیز در مورد بند قبل تمامی وجوه نقد ترکه، توسط وراث به حساب درآمدی دستگاه واریز شود و ترتیب انتقال سایر اموال منقول و غیرمنقول نیز به دستگاه اجرایی (موصی له) داده شود.

۳-۱-۳- بررسی تسری حکم ممنوعیت ماده ۴ قانون تنظیم ... به قبول موصی به توسط کارفرما

ممکن است ایراد شود که قبول موصی به (مال مورد وصیت) توسط موصی له (کارفرما)، از مصادیق ممنوعیت قبول هبه موضوع ماده ۴ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب سال ۱۳۸۰ بوده و این امر مانع مالکیت ما فی الذمه و سقوط تعهد کارفرما است.

اما به نظر نمی‌رسد ایراد مذکور وارد باشد؛ زیرا اولاً ممنوعیت قسمتی از ماده ۴ مستند یادشده مبنی بر «همچنین اخذ هدایا و کمک نقدی و جنسی در قبال کلیه معاملات اعم از داخلی و خارجی توسط وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و شرکت‌های دولتی و مؤسسات و نهادهای عمومی غیردولتی، مؤسسات و شرکت‌هایی که شمول قانون بر آن‌ها مستلزم ذکر نام یا تصریح نام است و یا تابع قوانین خاص هستند ممنوع می‌باشد...»، انصراف به طرف‌های معامله دستگاه‌های اجرایی دارد و فلسفه تشریع آن تالی فاسد قبول هدایای مذکور است. لذا با توجه به مفهوم مخالف مستند مذکور، ممنوعیت مباحث‌عنه منصرف از افراد عادی غیر از طرف‌های معامله دستگاه اجرایی است و حال آنکه با توجه به نظر برخی که معتقدند چون در پیمان شخصیت پیمانکار می‌تواند یکی از علل عمده عقد باشد لذا چنین به نظر می‌رسد علیرغم سکوت مفاد پیمان در خصوص فوت پیمانکار حقیقی، در صورت فوت شخص حقیقی پیمانکار، با تنقیح مناط جزء ۱۰ ماده ۴۶ شرایط عمومی پیمان، پیمان منحل می‌شود؛ (اسماعیلی هریسی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۱) می‌توان ادعان داشت با فوت پیمانکار حقیقی و انحلال پیمان، مقوله اخذ هدیه از طرف معامله و تالی فاسد آن موضوعاً منتفی است.

ثانیاً آنچه در مستند اشاره شده ممنوع شده قبول و اخذ «هدایا» از طرف معامله است در صورتی که با لحاظ مفاد مواد ۷۹۵ و ۸۲۶ قانون مدنی که به ترتیب در مقام بیان تعریف وصیت تملیکی و عقد هبه است می‌توان ادعا نمود هرچند نتیجه هر دو نهاد حقوقی یادشده یکی بوده و تملیک مجانی مال به دیگری است اما ماهیت حقوقی و احکام و آثار آن دو متفاوت است و به عبارت دیگر آنچه ممنوع شده قبول هبه توسط متَّهَب است نه قبول موصی به توسط موصی له (کارفرما).

۲-۳- فوت پیمانکار بلاوارث

اصل ۴۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد «انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل ...، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید، تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند». همچنین ماده ۸۶۶ قانون مدنی نیز اشعار می‌دارد «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است».

از طرفی چنانچه پیمانکار طلبکار فوت نماید و هیچ وارثی در طبقات مختلف ارث نداشته باشد؛ ممکن است با توجه به مستندات یادشده این تردید حاصل شود که چون متوفی وارثی جز حکومت اسلامی ندارد و کارفرمای دولتی نیز بخشی از حکومت اسلامی محسوب می‌شود؛ لذا تعهد دستگاه دولتی ساقط شده و موضوع پرداخت بدهی منتفی است. اما باید اذعان نمود برداشت مذکور نادرست است زیرا برخی از صاحب‌نظران حوزه حقوق عمومی معتقدند، شخصیت اجزای دولت یا حکومت، مستقل از یکدیگر است (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۷) و باید بین شخصیت حقوقی حکومت اسلامی و شخصیت حقوقی دستگاه اجرائی کارفرما تفاوت قائل بود.

لذا ماده ۳ قانون تأسیس سازمان جمع‌آوری و فروش اموال تملیکی مصوب ۱۳۷۰/۱۰/۲۴ به‌صورت خاص، وضعیت ارث بلا وارث را تعیین تکلیف نموده است. مستند اخیر مقرر می‌دارد «اموال مجهول-المالک، بلاصاحب (به‌استثناء اموال قاجاق بلاصاحب متواری)، ارث بلا وارث و اموالی که ... در اختیار ولی‌فقیه (حاکم) است با اذن کلی ایشان در اختیار سازمان قرار می‌گیرد تا به‌طور جداگانه حسب دستور معظم‌له در جهت نگهداری، اداره و فروش آنها اقدام نماید. پرداخت هر نوع وجهی از محل عواید حاصل از فروش و نیز هرگونه تصرف در این اموال موکول به اذن ولی‌فقیه یا نماینده خاص ایشان در تصرف این اموال خواهد بود».

با توجه به مستند مذکور مشخص می‌شود حتی در صورت فوت پیمانکار حقیقی بلاوارث نیز ذمه کارفرمای دولتی ساقط نشده و کارفرما ملزم است طلب پیمانکار که در زمره ترکه متوفی محسوب می‌شود را به حساب درآمدی ذی‌ربط سازمان مزبور واریز نماید.

۳-۳- هبه طلب به کارفرما

به نظر می‌رسد مقوله سقوط تعهد کارفرما به سبب مالکیت ما فی الذمه ناشی از هبه طلب به کارفرما نیز فارغ از شخصیت حقیقی یا حقوقی پیمانکار، با توجه به ممنوعیت صریح قسمتی از ماده ۴ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب سال ۱۳۸۰، مبنی بر ممنوعیت اخذ هدایا توسط دستگاه‌های اجرائی، موضوعاً منتفی است. مع‌هذا به نظر می‌رسد برای سقوط تعهدات کارفرما، استفاده از سازوکارهای دیگر و از جمله بهره‌گیری از نهاد حقوقی ابراء راهگشا باشد؛ لذا تفاوت هبه طلب به کارفرما و ابراء دین کارفرما را در زیر بررسی می‌کنیم.

۳-۳-۱- تفاوت هبه طلب به کارفرما و ابراء ذمه کارفرمای دولتی توسط پیمانکار طرف قرارداد

علیرغم ممنوعیت صریح هبه طلب به کارفرما، چنانچه پیمانکار ذمه کارفرما را نسبت به همه یا بخشی از دیون، ابراء نماید به نظر می‌رسد با توجه به قول مشهور فقهای امامیه مبنی بر این‌که، ابراء ایقاع می‌باشد و بدون موافقت مدیون و حتی با رد او تحقق پیدا نموده (امامی، ۱۳۶۸، ص ۳۳۳) و به تبع آن نیازی به رضایت متعهدله یا کارفرمای دولتی ندارد، به محض ابراء، ذمه کارفرما بری شده و تعهد وی به پرداخت مبلغ پیمان که اصلی‌ترین تعهد کارفرما در مقابل پیمانکار است به سبب ابراء ساقط می‌گردد. هرچند با توجه به استدلال فوق در تحقق ابراء تردیدی نیست؛ اما ممکن است برخی تردید نمایند که با توجه به ممنوعیت دریافت وجه توسط کارفرمای دولتی به شرحی که گذشت و با لحاظ اینکه نتیجه ابراء معادل دریافت وجه محسوب می‌شود؛ لذا ابراء دین کارفرمای دولتی، مشمول ممنوعیت ماده یادشده خواهد بود.

به نظر می‌رسد ادعای مزبور صحیح نباشد؛ زیرا عبارت صدر مستند یادشده، حاکی از فعل مثبت دستگاه اجرایی مبنی بر دریافت وجه، تحت هر عنوان است درحالی‌که ابراء طلب توسط پیمانکار که درواقع انصراف پیمانکار از دریافت طلب خود می‌باشد را با تفسیر مضیق ماده یادشده، نمی‌توان معادل دریافت وجه توسط دستگاه قلمداد نمود؛ هرچند نتیجه نهایی آن با دریافت وجه توسط دستگاه برابر است. ضمن این‌که گمان می‌رود قسمت صدر ماده ۴ قانون فوق‌الذکر، بیشتر متوجه مواردی است که دستگاه علیرغم میل باطنی افراد، از آنها وجهی دریافت می‌کند.

شاید ایراد شود که به هر حال دستگاه در مقطع زمانی اجرای کار اقدام به دریافت آگahانه کالا و خدمات از پیمانکار نموده و زمانی که محقق شود به واسطه ابراء کارفرما (مدیون)، بنا نیست مابازای دریافت‌های مزبور پرداخت شود؛ کاشف به عمل می‌آید که دریافت‌هایی که در حین اجرای قرارداد انجام شده مواجه با ممنوعیت ماده ۴ قانون فوق‌الاشاره بوده است.

به نظر می‌رسد ایراد مذکور نیز وارد نباشد؛ زیرا دریافت کالا و خدمات در مقطع زمانی اجرای کار مشخصاً بر اساس قرارداد فی‌مابین و با جواز قانونی توسط دستگاه صورت گرفته و اشتغال ذمه دستگاه اجرایی با پیشرفت تدریجی کار کاملاً در چارچوب مجوزهای قانونی بوده است. حال دستگاه اجرایی پس از اشتغال ذمه، بدون هیچ اراده و اختیار به موجب ابراء پیمانکار بری‌الذمه شده، بدون این‌که در این راستا هیچ فعل مثبتی که مصداق عبارت «دریافت» موضوع ماده ۴ مستند یادشده قلمداد شود انجام داده باشد، به عبارت دیگر دریافت زمانی انجام شده که مقرر بوده مابازایی داشته باشد و ابراء زمانی صورت می‌گیرد که دستگاه در برابر عمل انجام شده قرار گرفته و قصور و تقصیری متوجه او نیست. فلذا می‌توان اذعان داشت ممنوعیت قسمت صدر ماده ۴ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، در خصوص مواردی است که فعل مثبت دریافت توسط دستگاه، مقرون به علم و اطلاع، نسبت به نبود ما به ازاء در برابر دریافت مذکور باشد و دستگاه آگاهانه اقدام به دریافتی نماید که می‌داند بنا نیست عوضی در برابر آن پرداخت نماید. در نتیجه باید پذیرفت ابراء ذمه کارفرمای دولتی قابل تصور بوده و مواجه با منع قانونی نیست.

ایراد دیگری که ممکن است مطرح شود این است که آیا ابراء ذمه کارفرما که نوعی ایقاع است، می‌تواند از مصادیق اخذ هدایا و کمک نقدی و جنسی قسمت اخیر این ماده قلمداد شود؟ به نظر می‌رسد این ادعا نیز صحیح نباشد؛ زیرا به عقیده برخی ابراء را نباید با هبه طلب به مدیون اشتباه کرد؛ زیرا ابراء وسیله اسقاط طلب است؛ در صورتی که هبه طلب به مدیون که در ماده ۸۰۶ قانون مدنی آمده است، موجب انتقال طلب، از طلبکار به بدهکار خواهد بود. ضمن این‌که پس از تحقق عقد هبه و انتقال طلب به مدیون، دین از جهت مالکیت مافی‌الذمه ساقط می‌گردد. (شهیدی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۲) به دیگر سخن، مهم‌ترین خصیصه‌ای که ابراء را از هبه طلب که از مصادیق مالکیت مافی‌الذمه است متمایز می‌سازد، وجه تملیکی بودن دین (طب) در مالکیت مافی‌الذمه است به عبارت

دیگر مالکیت مافی‌الذمه و هبه دین مستلزم انتقال طلب دائن به حیطه مالکیت مدیون است و این‌گونه است که مدیون، مالک دین خویش یا طلب دائن می‌شود و این اتحاد ذمه، تعهد او را ساقط می‌نماید؛ اما اثر ابراء، سقوط مستقیم دین است که با ایجاب از ناحیه دائن، فوراً تحقق می‌یابد و موجب زوال و سقوط تعهد یا دین می‌گردد. در نتیجه گمان می‌رود در عمل حقوقی ابراء نتوان مسامحه یا مسئولیتی را متوجه کارفرمای دولتی نمود که کمترین دخالتی در ایجاد و تحقق آن نداشته است.

۴- سقوط تعهد پیمانکار (مدیون) به سبب مالکیت ما فی‌الذمه

با توجه به این که مقوله دو منشأ از سه منشأ مالکیت ما فی‌الذمه که عبارت از فوت مورث و موصی است در خصوص کارفرمای دولتی (داین) موضوعاً منتفی می‌باشد؛ لذا امکان سقوط تعهد پیمانکار به سبب هبه طلب به پیمانکار (مدیون) را در زیر بررسی می‌کنیم.

۴-۱- امکان هبه طلب به پیمانکار (مدیون) و سایر بدهکاران دولت

به نظر می‌رسد امکان تحقق منشأ سوم مالکیت مافی‌الذمه که هبه طلب به پیمانکار (مدیون) است با لحاظ اصل حاکمیت قانون و نیز اصل عدم صلاحیت مقام اداری به دلیل سکوت بخشنامه پیمان در این خصوص متصور نیست؛ لکن در خصوص سایر بدهکاران دولتی می‌توان ادعان داشت، اساساً چنانچه مصالح و منافع دولتی اقتضا کند تا دولت با ایفای نقش حمایتی نسبت به برخی از اقشار، از دریافت مطالبات آنها منصرف شود، در رویه معمول قوانین و مقررات کشور به جای استفاده از لفظ ابراء دیون، از لفظ بخشودگی مطالبات استفاده می‌شود تا شهروندان در قبول یا رد هبه مذکور مخیر باشند و در صورت تمایل، دیون خود را به دستگاه‌های اجرایی پرداخت نمایند. که به‌عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

ماده ۱۹۱ قانون مالیات‌های مستقیم اصلاحی سال ۱۳۸۰ اشعار می‌دارد: «تمام یا قسمتی از جرایم مقرر در این قانون بنا به درخواست مودی با توجه به دلایل ابرازی مبنی بر خارج از اختیار بودن عدم انجام تکالیف مقرر و یا در نظر گرفتن سوابق مالیاتی و خوش‌حسابی مودی به تشخیص و موافقت سازمان امور مالیاتی کشور قابل بخشوده شدن می‌باشد.»؛ همچنین به‌موجب بند د تبصره ۱۰ قانون

بودجه سال ۱۴۰۰ کل کشور «کلیه مبالغ جریمه مازاد بر اصل جریمه‌های ناشی از تخلفات راهنمایی و رانندگی که تا پایان سال ۱۳۹۹ به دلیل تأخیر در مهلت قانونی پرداخت، بر مبلغ جریمه افزوده گردیده در صورتی که اصل جریمه تا پایان دی‌ماه ۱۴۰۰ پرداخت شود بخشوده می‌شود»؛ بخشودگی جرائم بیمه‌ای توسط سازمان تأمین اجتماعی نیز نمونه دیگری از سقوط تعهد بدهکاران نهادهای عمومی، از طریق هبه طلب توسط نهادهای مذکور محسوب می‌شود. البته در خصوص پیمان نیز بعضاً در شرایط سخت تورمی، برخی حمایت‌های دولتی به منظور جبران ضررهای غیرقابل تحمل پیمانکاران که ناشی از تورم یک‌باره مواد اولیه موضوع پیمان است در قالب هبه طلب به آنان انجام می‌شود که در هر مورد محتاج جواز قانونی خاص بوده و به شرحی که گذشت در شرایط عادی، امکان هبه طلب به پیمانکار به علت عدم پیش‌بینی جواز لازم در مفاد پیمان منتفی است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، امکان سنجی سقوط تعهدات طرفین پیمان به سبب نهاد حقوقی مالکیت مافی‌الذمه در قراردادهای پیمانکاری دولتی در مقایسه با قراردادهای پیمانکاری خصوصی مورد بررسی قرار گرفت. غالب تفاوت‌هایی که نهاد حقوقی مالکیت مافی‌الذمه در قراردادهای پیمانکاری دولتی با پیمانکاری خصوصی دارد ریشه در طبع اقتداری و ترجیحی بودن این قراردادها دارد. در حقیقت، از آنجا که در قراردادهای دولتی، کارفرما، یک دستگاه عمومی و دولتی بوده و هدف اصلی، تأمین منافع و مصالح عمومی است؛ پاره‌ای از شرایط و محدودیت‌ها در روابط فی‌مابین مقرر شده است؛ تا جایی که می‌توان گفت در چنین قراردادهایی، «اصل حاکمیت و آزادی اراده» تا حدود زیادی جای خود را به «اصل حاکمیت قانون» داده است. بررسی‌های انجام شده مبین آن است که:

مقوله سقوط تعهد کارفرما (موصی‌له) به سبب مالکیت ما فی‌الذمه صرفاً ناشی از فوت پیمانکار حقیقی (موصی) متصور است و سقوط تعهد کارفرما ناشی از منشأ فوت مورث موضوعاً منتفی است. همچنین سقوط تعهد کارفرما ناشی از هبه طلب به مدیون نیز با ممنوعیت قانونی مواجه است. در مقابل با توجه به این که مقوله دو منشأ از سه منشأ مالکیت ما فی‌الذمه که عبارت از فوت مورث و موصی است در خصوص کارفرمای دولتی (داین)، سالبه به انتفاء موضوع بوده و تحقق منشأ سوم

نیز که هبه طلب به پیمانکار (مدیون) است با محدودیت‌های قانونی و سکوت بخشنامه پیمان مواجه است، لذا سقوط ذمه پیمانکار طرف قرارداد (مدیون) نیز به سبب مالکیت مافی‌الذمه با لحاظ مستند بخشنامه پیمان، به هیچ حال متصور نیست.

منابع

۱. اسماعیلی هریسی، ابراهیم (۱۳۸۰). شرح حقوقی پیمان. چاپ اول، تهران، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
۲. اسماعیلی هریسی، ابراهیم (۱۳۸۷). شرح و تفسیر قانون برگزاری مناقصات، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
۳. امامی، سید حسن (۱۳۶۸). حقوق مدنی، چاپ ششم، تهران، جلد اول، کتاب‌فروشی اسلامیه.
۴. انصاری، ولی‌الله، ۱۳۹۰، کلیات حقوق قراردادهای اداری، چاپ پنجم، تهران، نشر حقوقدان.
۵. شهیدی، مهدی، ۱۳۹۲، سقوط تعهدات، چاپ هفتم، تهران، انتشارات مجد.
۶. طباطبائی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۷۳، حقوق اداری، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
۷. قاسم‌زاده، سید مرتضی، ۱۳۸۹، سقوط تعهدات، چاپ دوم، تهران، انتشارات دادگستر.
۸. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۴، حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات، تهران، موسسه نشر یلدا.